علوی
مدارس هزاره سوم

بخوان و بیندیش

رئیس علی

علوی
مدارس هزاره سوم

در غروب شرجی بندر هوا دَم کرده بود. رئیس‌محمّد داخل حیاط، کنار نخل مشغول خواندن نماز مغرب بود که صدای صلوات در فضای خانه پیچید. سلام نماز را که داد، آرام سرش را برگرداند؛ قابله‌ی روستا روی سکّوی خانه ایستاده بود، بلند صدا زد: «رئیس‌محمّد، مژدگانی بده. نوزاد به‌دنیا آمد؛ خدا پسری به شما هدیه کرده است.»

رئیس‌محمّد روبه آسمان کرد و سرِ سجّاده دست‌هایش را بالا برد و زیرلب دعا خواند و خدا را شکر کرد. سپس برخاست و تا نزدیکی سکّوی اندرونی پیش آمد. قابله، قنداق نوزاد را در دستانش گذاشت و کدخدا در گوش نوزادش اذان گفت. رئیس‌محمّد کدخدای دلوار بود.

صبح روز بعد رئیس‌محمد صبحانه را خورد و برای انجام کار کشاورزی، آماده‌ی رفتن به نخلستان شد. در این لحظه، همسرش از او پرسید: «نام نوزاد را چه بگذاریم؟»

رئیس‌محمّد بی‌درنگ گفت: «به نام نامی مولای متّقیان، نامش را علی می‌گذارم.»

علوی
مدارس هزاره سوم

علی کودکی‌اش را در روستا با تماشای موج‌های خروشان خلیج‌فارس و دیدن کشتی‌های تجاری، لنج‌ها و قایق‌های ماهیگیری گذراند و سختی‌های آن سال‌ها را در کنار پدر تجربه کرد.

در جوانی کنار مردان دلوار و هم‌سن و سال‌های خود اسب‌سواری، شنا و تیراندازی را آموخت و طولی نکشید که به خاطر شجاعتش، مردم او را «رئیس‌علی» نامیدند. سفرهای دائمی و دیدن سختی‌های دریا و تنگدستی مردمان جنوب و مقاومت و پایداری آنها از رئیس‌علی، جوانی دلیر، بی‌باک، مردم‌دار و دوست‌داشتنی ساخته بود.

رئیس‌علی در مکتب‌خانه قرآن آموخت تا کتاب خدا چراغ راهش باشد، همچنین خواندن حافظ، شاهنامه و مثنوی کلامش را برای دیگران شنیدنی‌تر و تأثیرگذارتر کرده بود. او بارها به همراه پدر به

علـــوی
مدارس هزاره سوم

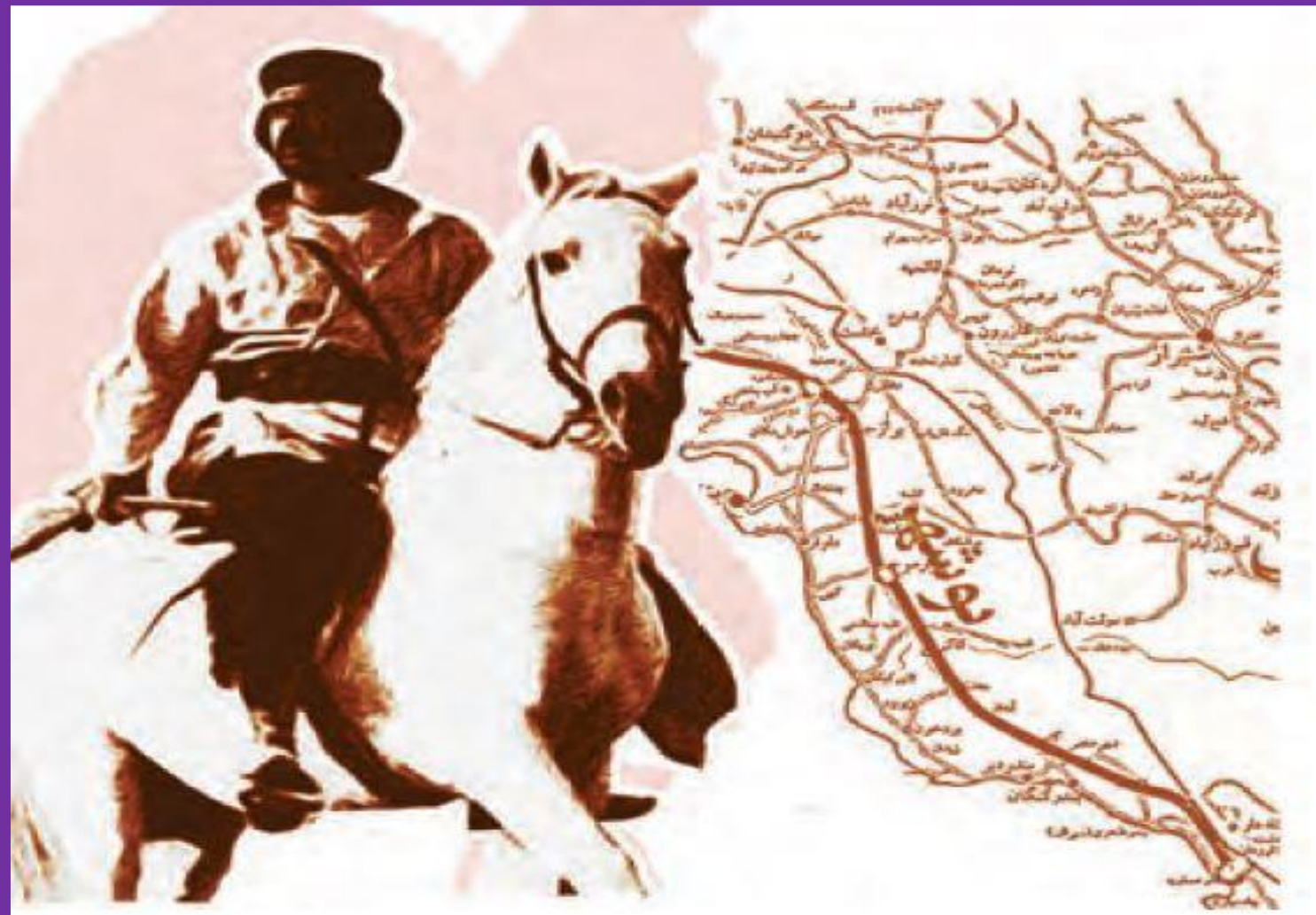

دیدار عالِمان دین و مبارزان جنوب رفته بود و از نشست و برخاست با آنان چیزهای زیادی آموخته بود.

صدای اذان در شهر پیچید. سفره‌ی افطاری در حیاط خانه پهن بود. هندوانه‌ی قرمزِ گوارا دل روزه‌داران را خنک می‌کرد. بزرگ‌ترها افطارشان را با آب جوش، زعفران و نبات باز می‌کردند.

آن سال‌ها انگلیسی‌ها از راه دریا به جنوب ایران و بوشهر می‌تاختند و مردم مثل همیشه به مبارزه با دشمن برخاسته بودند. دلوار بر ساحل خلیج‌فارس و در پنج فرسخی بوشهر صفی از مجاهدان و مبارزان را آماده‌ی نبرد با انگلیسی‌ها کرده بود.

Activ
Go to

علوی
مدارس هزاره سوم

رئیس‌علی احساس می‌کرد در شهر خبرهایی است، سروصدای زیادی در شهر بود. دوربینش را برداشت، ناگهان روی بام امیریه، پرچم انگلیس را دید. ماتش برد. آن‌گاه دوربین را به سمت گمرک چرخاند. باد بیرق انگلیسی‌ها را به حرکت درآورده بود. باورش نمی‌شد انگلیسی‌ها بوشهر را اشغال کرده باشند.

نظامی‌های هندی از کشتی پیاده شده بودند و به دستور فرمانده‌های انگلیسی در شهر نگهبانی می‌دادند. مرکز حکومت در بوشهر به دست دشمن افتاده بود. عده‌ای از مردم بهترین چاره را در خارج شدن از شهر می‌دیدند.

انگلیسی‌ها در مورد شجاعت رئیس‌علی شنیده بودند و خوب می‌دانستند که می‌تواند خواب آرام آنها را در شب‌های بوشهر آشفته کند.

رئیس‌علی دیگر آرام و قرار نداشت. خونش به جوش آمده بود. باید برای آزادی شهر چاره‌ای

علوی
مدارس هزاره سوم

می‌جست. همیشه صد تفنگچی، فرمانده جوان خود را همراهی می‌کردند. این‌بار هم با فرماندهی رئیس‌علی با دشمن مبارزه کردند. وقتی تفنگچی‌ها گمرک را آزاد کردند، انگلیسی‌ها برق از سرشان پرید. فرمانده انگلیسی و نیروهایش دستپاچه شده بودند.

رئیس‌علی پرچم انگلیس را به زیر کشید و به افسر انگلیسی گفت: «به فرمانده‌ات بگو پرچم انگلیس در این کشور جایی ندارد.»

علوی
مدارس هزاره سوم

کشتی‌های انگلیسی بر ساحل دلوار پهلو گرفته بودند. بعد از شکست سخت آنها در بوشهر، حالا نوبت دلوار بود. امّا رئیس‌علی، آنها را غافلگیر کرده بود و سربازان دشمن یا کشته شده بودند یا درحال فرار به سمت کشتی‌ها بودند.

فرمانده پیاده نظامِ دشمن زخمی شده بود و در اسارت دلواری‌ها بود. رئیس‌علی خود را بالای سر او رساند و جویای حالش شد. فرمانده که حال مناسبی نداشت، گفت: «حال خوبی ندارم به زودی می‌میرم، خیلی هم تشنه‌ام.»

رئیس‌علی دستور داد تا برایش آب آوردند. سرش را بلند کرد و کمی آب به او داد. فرمانده‌ی انگلیسی به نشانه‌ی تشکّر سرش را تکان داد. او در مدّتی که در خلیج‌فارس بود کم و بیش زبان فارسی را یاد گرفته بود، پس رو به رئیس‌علی کرد و گفت: «می‌خواهم نامه‌ای برای ژنرال بنویسم.»

علوی
مدارس هزاره سوم

رئیس‌علی دستور داد کاغذ و قلم برایش آوردند و قول داد نامه‌اش را به فرمانده ناو جنگی برساند سربازِ انگلیسی به دستور فرمانده‌اش چنین نوشت: «اکنون که این مطالب را می‌گویم و نظامی من می‌نویسد با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنم. سرنوشت من چنین بود که پس از سال‌ها آوارگی در سرزمین‌های مختلف و اقامتِ طولانی در کشورهای خلیج‌فارس در یکی از روستاها کشته و در زیر آفتابِ پرفروغ جنوبِ ایران به خاک سپرده شوم.

وقتی در کشتی به دیدن شما آمدم، گفتم که مردم این سرزمین همه دلیر و بی‌باک هستند. آنها از مهمان خود، هرگاه رسم ادب و عاطفه را به‌جا آوَرَد، به خوبی پذیرایی می‌کنند: اما از آنهایی که قصد خیانت و بی‌حرمتی به مردم سرزمینشان را دارند، هرگز نمی‌گذرند.

الان من با دو نظامی خود اسیرِ دلواری‌ها هستیم؛ ولی فرمانده‌ی جوان و بی‌باک آنها اجازه داده است که آخرین حرف‌هایم را در کمال آزادی و آرامش بنویسم و خودش در فاصله‌ی دورتر از ما، گرم گفت‌وگو با دوستانش است.

علوی
مدارس هزاره سوم

ژنرال، آیا این جوانمردی در درون من و تو هم دیده می‌شود؟ من هنوز نمی‌دانم در چه راهی کشته شده‌ام؛ امّا خوب می‌دانم که این مردمِ دلیر و این فرمانده‌ی جوان که در هیچ دانشگاهی تحصیل نکرده است، فقط با عشق به وطن و دین خود، برای سرافرازی کشورشان و ناامید کردن دشمنانشان می‌جنگند.

ژنرال، راستی چرا رئیس‌علی در مکتب طبیعت و در زیر خورشید تابناک و سوزانِ جنوب، درس مردانگی و شهامت آموخته است ولی من و تو در دانشکده‌های عالیِ لندن جز کینه، حرص، استعمار و زورگویی چیز دیگری نیاموخته‌ایم؟»

علوی
مدارس هزاره سوم

کلمات مترادف

دلوار: شهری در استان بوشهر	ژنرال: یکی از درجات نظامی
نخلستان: باغ درخت نخل(درخت خرما)	ناو: کشتی- کشتی جنگی
قابله: ماما (کسی که نوزاد را به دنیا می آورد)	دست و پنجه نرم کردن: کنایه از جنگیدن
متقیان: افراد با تقوا	بیرق: پرچم
لنج: کشتی کوچک یا قایق بزرگ باری و مسافری	خونش به جوش آمده بود: کنایه از خیلی عصبانی بود
می تاختند: حمله می کردند.	
فرسخ: واحد اندازه گیری مسافت، تقریبا برابر با ۶ کیلومتر	

علوی
مدارس هزاره سوم

درک و دریافت

۱ زادگاه رئیس‌علی کجاست؟

۲ چرا انگلیسی‌ها فکر می‌کردند فقط رئیس‌علی می‌تواند خواب آرام آنها را آشفته کند؟

۳ دوره‌ی نوجوانی و جوانی رئیس‌علی چگونه گذشت؟

۴ آیا رئیس‌علی به ادبیات علاقه‌مند بود؟ چرا؟

۵ فرمانده‌ی انگلیسی در نامه‌ی خود، چگونه رئیس‌علی را با فرماندهان انگلیسی مقایسه می‌کند؟

۶ آیا افراد دیگری را می‌شناسید که همچون رئیس‌علی خواب دشمنان ایران را آشفته کرده‌اند؟ در مورد زندگی آنها از طریق منابع معتبر اینترنتی تحقیق کنید.

Activate
Go to PC set

علوی
مدارس هزاره سوم

درک و دریافت

۱ دلوار در استان بوشهر

۲ زیرا شجاع و دلیر بود ، از دشمن نمی ترسید.

۳ در مکتب خانه خواندن شاهنامه ، حافظ ، مثنوی و قرآن را آموخت. او در کنار هم سن و سال های خود کارهایی مثل اسب سواری شنا و تیراندازی را یاد گرفت و دائم در سفر بود و بارها همراه پدرش به دیدار عالمان دین و مبارزان جنوب رفت.

۴ بله ، زیرا استفاده از شعر شاعران ، کلامش را برای دیگران شنیدنی تر و تاثیر گذار تر کرده بود.

۵ رئیس علی در مکتب طبیعت و در زیر خورشید تابناک و سوزان جنوب درس مردانگی و شهامت آموخته است ولی ما فرماندهان انگلیسی در دانشکده های عالی لندن جز کینه، حرص، استعمار و زور گویی چیز دیگری نیاموخته ایم.

۶ آریوبرزن ، شهید قاسم سلیمانی ، میرزا کوچک خان جنگلی ، محمد مصدق و ...
آریوبرزن، سردار ایرانی که در برابر اسکندر مقدونی ایستادگی کرد و توانست او را برای مدتی از پیشروی بازدارد.
سپهبد شهید قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در مبارزه با تروریسم و گروه‌های تروریستی منطقه نقش مهمی داشت.

Activate
Go to PC set

علوی
مدارس هزاره سوم

حکایت

وطن دوستی

علوی
مدارس هزاره سوم

حکایت

وطن‌دوستی

«هنوزم ز خُردی به خاطر دَرَست — که در لانه‌ی ماکیان، بُرده دست
به منقارم آن‌سان به سختی گَزید — که اشکم چو خون از رگ آن دم، جَهید
پدر، خنده بر گریه‌ام زد که هان! — وطن‌داری آموز از ماکیان»

علی‌اکبر دهخدا

علوی
مدارس هزاره سوم

هنوزم ز خردی به خاطر دَرَست *** که در لانه ی ماکیان، بُرده دست

معنی: هنوز از دوران کودکی ام به یاد دارم که یک روز دست در لانه ی مرغی خانگی بردم.

به منقارم آنسان به سختی گزید *** که اشکم چو خون از رگ، آن دم، جهید

معنی: با منقار، آن گونه به سختی مرا نوک زد که در آن هنگام اشک چشم من مانند خونی که از رگ بیرون میزند، جاری شد.

پدر، خنده بر گریه ام زد که هان! *** وطن داری آموز از ماکیان

معنی: پدر از گریه ی من خندید و گفت که آگاه باش و وطن داری و وطن دوستی را از مرغ خانگی یاد بگیر

علوی
مدارس هزاره سوم

کلمات مترادف

خُردی : کودکی
دَرَست : صحیح، درست
لانه : آشیانه، محل زندگی پرندگان
بُرده دست : دست برد
یکان : به تنهایی، تنها
منقار : دهان پرندگان
گزید : نیش زد
اشکم : اشک من
جَهید : پرید
وطن‌داری : حفاظت از وطن
ماکیان : پرندگان اهلی، به ویژه مرغ و خروس

علوی
مدارس هزاره سوم

کلمات متضاد

خُردی ≠ بزرگی

بُرده ≠ داده

گزید ≠ نوازش کرد

خنده ≠ گریه

سختی ≠ آسانی

علوی
مدارس هزاره سوم

کلمات هم خانواده

خُردی= خردسال

گزید= گزنده

اشک= اشک‌آلود

خون= خونین

جَهید= جهش

خنده= خندان

گریه= گریان

وطن= وطنی، وطن‌پرست

علوی
مدارس هزاره سوم

مفهوم این حکایت با کدام‌یک از عبارت‌های زیر ارتباط بیشتری دارد؟

- [ ] با یک گل بهار نمی‌شود.
- [ ] دشمن، نتوان کوچک و بیچاره شمرد.
- [ ] جوینده، یابنده است.
- [ ] کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد.
- [ ] سالی که نکوست از بهارش پیداست.
- [ ] زخم زبان، بدتر از زخم شمشیر است.
- [x] میهن‌دوستی، نشانه‌ی ایمان است.